

(بقعه از حضور)

خدایا بیخس چون من نگردد خسته و درمان
 چون یارب نگردد کس گرفتار غم و حزن
 ز بهار ستم پیه بود بخت نصیب من
 میدان زین مه کافر چه دارد فردلی در این ؟
 بقعه قلی من دیدم کهن کرده است آن مراد
 بگفتم زین عنایت او نگردد کماش روگردان
 اگر خواننده بگفتش مروان آرنه از قلم
 دلم را کماش از سینه بدر آرنه با بیان
 بخورس خود گفتم من کم ^{با کمال} ^{از کمال} ^{از کمال}
 نه از ظلمت کم ^{افغان} نه از جورس کم ^{فغان}
 که برکت دل دجام نباشه غم او سلطان
 فتوح با فیه گنج سعادت گنج سخا نه
 که خود را مع ملک را اید مصلون دار از غم دور

یا که
 نوامبر ۱۳۴۱
 زاده